

با سلام

خلاصه ترجیح شماره بیستم

جام بر دست، به ساقی نگرانیم همه
فارغ از غصه هر سود و زیانیم همه
-مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیح ۲۰

مولانا در این ترجیح خصوصیات بسیار مهم انسان را بیان می‌کند، و می‌گوید همه ما انسانها از جنس خداوند هستیم و هیچ فرقی با هم نداریم. این من ذهنی است که با دید غلط و با قضاوت و خوب و بد کردن بین انسان‌ها فرق می‌گذارد. ما جام خالی در دست گرفته‌ایم، و لحظه به لحظه روی ما به سوی خداوند است تا به جام ما شراب شادی و آرامش و خرد بریزد هم خودمان بخوریم و هم در جهان پخش کنیم. در حالی که در من ذهنی ما رو به جهان و همانیدگی‌ها داریم و می‌خواهیم شراب هر چه بیشتر بهتر و تایید و توجه و ارزش را از جهان بگیریم.

نمی‌دانیم این همانیدگی‌ها پرده‌ای بین ما و خداوند است. ما در حالی که رو به جهان داریم، در واقع به ساقی نگاه می‌کنیم. یعنی در اطراف آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد فضا باز می‌کنیم. فضای باز شده هشیاری و ساقی است. بنابراین به تدریج از آموزه‌های مولانا می‌فهمیم که این سود و زیان‌ها، این خوشحالی‌ها و غصه‌های من ذهنی توهمی است، و به صورت هشیاری ناظر، هشیار می‌شویم به این که همانیدگی‌ها زندگی ندارند، و دید ما در من ذهنی خیلی خطرناک است، و فکر و عملش ضرر زننده است.

این معلم که خرد بود، بشد ما طفلان
یکدگر را ز جنون تخته زنانیم همه
-مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیح ۲۰

وقتی فارغ از توهمات من ذهنی شدیم، این من ذهنی که معلم بی عقل ما بود و سبک زندگیش را به ما تحمیل کرده بود، و خودش را همه چیز دان می‌دانست با آگاهی و شناسایی که مولانا به ما داد، توانستیم کلاف سر در گم من ذهنی را باز کنیم. در اطراف کارهایی که مردم می‌کنند فضاگشا باشیم. تا آنها هم بتوانند من ذهنی‌شان را ببینند، و گره کور همانیدگی‌هایشان را باز کنند. پس ما به این علت از نظر من ذهنی دیوانه هستیم چون به خاصیت‌های مخربش عمل نمی‌کنیم، و خودمان را از سلطه‌اش رها می‌کنیم. در نتیجه ما با فضاگشایی‌های بی در پی عقل زندگی را پیدا می‌کنیم. معلم ما خود زندگی می‌شود، و مثل طفلان عاری از سود و زیان و بد آمدنها و خوش آمدنهای چسبنده من ذهنی می‌شویم.

پا برهنه خرد از مجلس ما دوش گریخت
چونکه بیرون ز حد عقل و گمانیم همه
-مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیح ۲۰

وقتی با فضاگشایی شناسایی کردم که از جنس زندگی و عقل کل هستیم، و آگاه شدم به این که من بیرون از حد عقل من ذهنی و فکرها و باورهای پوسیده و هر چیزی که ذهن نشان می‌دهد، هستیم، عقل من ذهنی را کنار گذاشتم. این شناسایی مساوی آزادی است، و هر کسی در درون خودش بدون تقلید از دیگران باید متوجه بشود، که این عقل به درد نمی‌خورد.

میر مجلس تویی و ما همه در تیر توایم
بند آن غمزه و آن تیر و کمانیم همه
-مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیح ۲۰

پس ما به این نتیجه رسیدیم که عقل من ذهنی به درد ما نمی‌خورد. امیر مجلس ما زندگی است. و ما این لحظه در مجلس او نشستیم، و زیر قدرت و مشیت او هستیم، نه من ذهنی و سبب سازی آن. ما باید هر لحظه فضا را باز کنیم و منتظر اشارات عشقی او باشیم، که چگونه خودش را در ما بیان می‌کند، و همچنین آماده‌ایم همانیدگی‌های ما را با تیر بزند، و ما هیچ اعتراضی نمی‌کنیم فقط فضا باز را می‌کنیم، و می‌گوییم که ما عاشق این تیر و کمان تو و راهنمایی تو هستیم، و اگر به من دردی می‌دهی، می‌خواهی پیغامی را به من بدهی، و من باید در خودم شناسایی کنم.

زهره در مجلس مه مان به می از کار ببرد
ورنه کژرو ز چو رو چون سرطانییم همه؟
-مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیح ۲۰

با گشودن فضای درون ما در مجلس خداوند نشستیم، و مهمان او هستیم. این مجلس مجلس ماه و روشنایی و مهمان‌نوازی است. در این مجلس زهره که یکی از جنبه‌های خداوند است به ما غذا و شراب یا شادی خالص می‌دهد، و ما شادی بی‌سبب را تجربه می‌کنیم، و زیر قدرت

مشیت او یعنی قضا و کن فکان در می‌آییم. در این صورت من ذهنی نمی‌تواند ما را به سُخره بگیرد، و آن چیزی را که لحظه به لحظه به ما به صورت فکر نشان می‌دهد تا ما واکنش نشان بدهیم و ناله و شکایت کنیم، را جدی نمی‌گیریم.

چشم آن طرفه بغداد ز ما عقل ربود
تا ندانیم که اندر همدانیم همه
-مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع ۲۰

انسان وقتی در مجلس خداوند واقعا عاشق خداوند می‌شود، چشم آن زیبا رو عقل من ذهنی را می‌رباید، و وقتی خداوند به مرکز ما می‌آید ما می‌فهمیم که این من ذهنی نمی‌داند، و ما می‌دانیم که چه جای خطرناک و پر از دردی هستیم. چارق ایاز مان را می‌بینیم، ولی دیگر آنجا نیستیم. بنابراین خداوند این امکان را در ما گذاشته که ما فضا باز کنیم، و خودمان را از سرمای فضای ذهن در امان نگه داریم.

گفت ساقی همه را جمله به تاراج دهم
همچنان کن هله ای جان که چنانیم همه
-مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع ۲۰

ساقی خداوند می‌گوید، ای انسان من همه همانیدگی‌های تو را غارت می‌کنم، حتی یک همانیدگی را باقی نخواهم گذاشت. ما هم که به وسیله این غزل مست شده‌ایم با شادی می‌گوییم، ای زندگی من آگاهانه فضا را باز کرده‌ام و با چشم تو می‌بینم. فهمیده‌ام میر مجلس تویی و تیر و کمان در دست توست. بدون مقاومت با تو همکاری می‌کنم، و روز به روز که این همانیدگی‌های منو که غارت می‌کنی من شادتر می‌شوم، و عقل و حس امنیت و قدرت و خرد من بهتر می‌شود.

همچو غواص پی گوهر بی نام و نشان
غرق آن قلزم بی نام و نشانیم همه
-مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع ۲۰

وقتی مرکز ما عدم است و ما از طریق همانیدگی‌ها نمی‌بینیم، در این صورت مانند غواصی در دریای بی‌نشان عدم دنبال گوهر حضور هستیم، که نام و نشان ندارد. ولی اگر بخواهیم با مقاومت و تجسم ذهنی بگوییم خدا چیست؟ و دریای بی‌نشان چیست؟ در این صورت در ذهن گم می‌شویم.

وقت عشرت طرب انگیزتر از جام می‌ایم
در صف رزم، چو شمشیر و سنانیم همه
-مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع ۲۰

وقتی فضا را در اطراف اتفاق این لحظه باز می‌کنیم، این لحظه وقت شادی و زندگی ما است، و ما مهمان خداوند هستیم، و او به جام خالی ما شراب خرد، عشق، شادی بی‌سبب و آرامش می‌ریزد. مسئولیت ماست که از این فضای باز شده در مقابل قرین‌هایی که من ذهنی دارند دفاع کنیم تا عقل سطحی‌شان را به ما تحمیل نکنند.

نزد عشاق بهاریم پر از باغ و چمن
پیش هر منکر افسرده خزانیم همه
-مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع ۲۰

پیش عشاق کسانی که روی خودشان کار می‌کنند، و فضاگشا هستند، و از جنس خدا شده‌اند، پر از باغ و چمن هستیم. پس ما قانون قرین را می‌دانیم، که اگر با عاشقان قرین بشویم، روی ما اثر سازنده می‌گذارند. و اگر با منکران افسرده که زندگی را انکار می‌کنند قرین شویم، با ارتعاش درد به مرکز ما حمله خواهند کرد.

بو نکه دار و بهره‌یز از زکام
تن پیوش از باد و بود سرد عام
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۷

می‌جهد شعله دیگر ز زبانه دل من
تا تو را وهم نیاید که زبانیم همه
-مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع ۲۰

از مرکز انسانی که فضا باز کرده یک شعله دیگری بنام شعله عشق بر می‌خیزد، تا کسی این وهم برایش پیش نیاید که انسان فقط حرف بزند و ذهنش را فعال کند. بلکه حقیقت این است که باید فضا باز کند تا شعله عشق از مرکزش شعله ور شود، و ما آمده‌ایم به این شعله عشق، خرد و آرامش و شادی زنده شویم.

ساقیا باده بیاور که بر آنیم همه
که به جز عشق تو از خویش برانیم همه
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۱۱

خداوندا بعد از این غزل زنده کننده فهمیدیم که باید جام ما خالی باشد تا تو به ما شراب بدهی، و متعهد به این موضوع هستیم که غیر از عشق تو همه همانیدگی‌ها را با عدم کردن مرکز باید از خودمان برانیم، و به دیگران هم کمک کنیم تا پنبه من ذهنی شان را بزنند.

با سپاس فراوان از برنامه گنج حضور

-رقیه، اردبیل